



معنای زیست جهان



میلاد نوری

مدرس و پژوهشگر
فلسفه

اگر به معنای «طبیعت» بیاندیشیم، شاید بتوان آن را با مفهوم «پیدایش» تفسیر کرد. گاه هستی به‌طور کلی طبیعت نامیده می‌شود؛ زیرا پیدایش موجودات بر هستی به‌طور کلی استوار است. از سنگ و کوه تا درخت و جنگل، از آب و دریا تا هوا و آسمان، از خاک و سبزه تا انسان و جامعه، همگی در پهن دشتِ هستی حضور دارند. هستی به‌طور کلی همان طبیعت است که این همه را در خود جای داده است. گاه نیز گفته می‌شود که هر یک از این‌ها طبیعتِ خاص خودش را دارد، بدین معنا که نحوه پیدایش و وجود هر موجودی متمایز و مشخص است. از این‌رو گفته می‌شود انسان طبیعت خودش را دارد، گل طبیعت خودش را دارد، جامعه طبیعت خودش را دارد و دریا به هر چیز معین دیگری نیز ممکن است چنین گفته شود. گاه نیز طبیعت به معنای فرآیندهایی است که به پیدایش این امور می‌انجامند، چنان‌که دانشمندان وقتی در باب قانون‌های طبیعی سخن می‌گویند، کلیت این قوانین را طبیعت و هر چیزی که با این قوانین سازگار باشد را طبیعی می‌نامند.

انسان با نظر به هر یک از این سه معنا، پروای طبیعت را دارد. او امید آن دارد که در هستی باقی بماند، اما از آن چه هست بیم دارد. او خواهان حفظ طبیعت خودش است، اما با کار و کنش اش طبیعت خود را به نابودی می‌کشاند. او به رویه‌ها و قوانین حاکم بر اشیاء دل می‌بندد، اما نگران است که این‌ها به سود او نباشند. شاید بتوان «پروا» را به امید و بیم توأمان، گرایش و پرهیز توأمان، دل‌بستگی و نگرانی توأمان تفسیر کرد. همین پرواوندی است که سبب می‌شود آدمی در باب خودش بیاندیشد و بخواند نسبت خودش با هستی و طبیعت را به درستی دریابد. این امر نمی‌تواند رخ دهد مگر آن‌که او نه فقط به خودش و رویه‌های امور، بلکه به هستی به‌طور کلی بیاندیشد که همه چیز در عرصه آن و از طریق آن پدیده می‌آید.

زندگی چیزی نیست جز پیوندی میان آگاهی با هستی و طبیعت به‌طور کلی که با رویه‌های قانون‌مند، به پدیده‌ها و رویدادها شکل می‌دهد. هستی همواره برقرار است و انسان زندگی را در پهن دشت آن می‌آزماید و می‌آموزد. او که پرواوند وجود خودش است، می‌کوشد نسبت‌هایی که آفریده است را حفظ کند و با آفریدن و پاسداری از آن‌ها به زندگانی اش معنا ببخشد. عرصه زندگی، نتهنای آمیخته به خوشی و آرامش است بلکه با درد و رنج نیز پیوند دارد؛ روشن است که انسان بیش از درد و رنج، خواهان خوشی و آرامش است، اما نتهنای ناملایمات طبیعت بر درد و رنج او می‌افزایند؛ روابط انسانی نیز بر سر سود و زیان، تیره و تیار می‌شود. روابط انسان‌های فردی و جوامع انسانی که می‌ستیزند، رنجوری بیش از پیش رقم می‌زند. به این ترتیب، مخاصمه، تنش، تقابل و نزاع شکل می‌گیرد و زندگی را به دشواری می‌آلاید. تلاش آدمی برای پیروزی بر این دشواری‌ها که در متن زندگی پدید می‌آیند، همواره به فرجام نمی‌رسد. همه چیز در پیرامون مای می‌میرد؛ آدمی پرواوند این مرگ است.

پیدایش این جهانی انسان و بازبستگی طبیعت او به طبیعت هستی، آشکار می‌سازد که او چرا پروای جهان را دارد. او می‌کوشد نسبت خودش با جهان را از طریق تدبیر امور حفظ کند که این تدبیر مستلزم آگاهی، آزادی و اندیشه است. آدمی نمی‌تواند تنها بانوجه به هستی به‌طور کلی و نادیده‌انگاشتن خودش به درکی از زندگی و تدبیر درست آن نائل آید. اما اندیشه او به خودش تنها زمانی به فرجام می‌رسد که بتواند پیوند خودش با هستی را دریابد. ما هستی را از طریق طبیعت فرابگیر آن باز می‌شناسیم. مادر این پهن دشت هستی با گیاه، جانور و انسان پیوند داریم. ما همچنین با دیگران پیوند داریم. ما دیگران را از طریق حضور جسمانی، از طریق نگاه، حرکات، کلام و به‌واسطه بدن‌های‌شان باز می‌شناسیم؛ بدن‌هایی که با انواع خواست‌ها و اندیشه‌های انسانی به حرکت درآمده‌اند. ما در پیوند با دیگران و هستی به خودمان تبدیل می‌شویم.

هر انسانی می‌تواند آن چه از درون صحیح می‌شمارد را تصدیق نماید ولی نمی‌تواند این کار را بدون درگیر شدن با هستی، جهان و دیگران انجام دهد. این امر نتهنای مسئولیت را از او سلب نمی‌کند، بلکه مسئولیت‌اش را فرونی می‌بخشد. دلگرم کننده این است که آدمی پیوند و استقلال توأمان خودش را دریابد تا هر کس در عین حفظ تفاوت‌های خاص خودش، دیگران را به رسمیت شناسد؛ دیگرانی که در هستی و سرنوشت با او اشتراک دارند. این معنای حضور در زیست جهان انسانی است. سخن گفتن از فردی بی‌تیین شادکامی کافی نیست. باید از مسئولیت یکایک افراد در قبال هستی، طبیعت و دیگران سخن گفت. باید از شادکامی ناشی از مشارکت در زندگی سخن گفت.

از دگرگونی فردی تا دگرگونی اجتماعی

نگاهی به کمک به دیگری که تغییرات در سطح خرد را اولویت بر کلان می‌داند



معرفی کتاب

کمک به دیگری

نویسنده:

ریچارد بویاتزیس

مترجم: جواد کریمی

انتشارات: دکسا

قیمت: ۲۰۰ هزار تومان



ویریا آدینه‌نادانی

روزنامه‌نگار

شما تلاش می‌کنید که به دیگران کمک کنید اما در ذهن خود با این پرسش روبرو هستید که آیا تلاش من تخریبش خواهد بود؟ البته این امکان نیز وجود دارد که به‌زرفی باور داشته باشید که هر اقدام و تلاشی در جهت یاری‌رسانی به دیگران فی‌نفسه مثبت و تخریبش خواهد بود. انسان باور دارد که کمک کردن به دیگران اساساً امر نیکویی است و از این‌رو، سرشت بسیاری از مشاغل با اصل کمک کردن به دیگر انسان‌ها در هم آمیخته است. برای نمونه، رهبران، مدیران، پزشکان، آموزگاران یا مربیان به این امر آگاه هستند که یاری‌رسانی نقطه‌ی عطف شغلی به‌شمار می‌رود که به آن اشتغال دارند. اما گاهی صادقانه‌ترین و نیت‌مندانه‌ترین تلاش‌ها در جهت یاری‌رساندن به دیگران با یک حقیقت ساده تضعیف شده یا تحت الشعاع قرار می‌گیرد.

این حقیقت که نیت ما به‌جای آن‌که معطوف به امر یاری‌رسانی باشد، متمرکز بر «اصلاح» انسان‌های پیرامون مان است. به این شکل که ابتدا بر مشکلات‌شان تمرکز می‌کنیم و در پی راه حلی برای اصلاح آن مشکلات یا ضعف‌های عموماً شخصیتی برمی‌آییم یا تلاش می‌کنیم گسستی را پر کنیم که میان خود واقعی آن شخص و آن چه ما تصور می‌کنیم، بهترین و آرمانی‌ترین حالت او خواهد بود، وجود دارد. این امر یکی از بنیادی‌ترین مسائلی است که بشر در هنگامه‌ی یاری‌رساندن به دیگران با آن روبرو می‌شود. حتی در مواردی به‌شکلی ناخودآگاه از این نیت پنهان متأثر گشته و تمام تلاش‌هایش برای کمک کردن به دیگران به نتایج معکوس و گاهی آسیب‌زا ختم می‌شود.

در جهت آگاهی‌بخشی درباره‌ی آرمانی‌ترین شکل یاری‌رساندن به دیگران و کاهش اثرات نامطلوب این امر که در بیشتر موارد با نیتی خیرخواهانه روی می‌دهد، الن ون اوستن، ریچارد بویاتزیس و ملوین اسمیت کتابی کاربردی را در سال ۲۰۱۹ به رشته‌ی تحریر درآوردند. هر سه این نویسندگان، متخصص رفتارهای سازمانی و هوش هیجانی هستند و در دانشکده‌ی مدیریت ودرهد با یکدیگر همکاری دارند. آن‌ها عنوان کمک به دیگری و زیرعنوان «مربیگری برای ایجاد تغییرات پایدار در سطح فردی» را برای کتاب خود برگزیدند. به باور آن‌ها، مسیر بهتری برای کمک کردن به دیگران وجود دارد و برای تشریح این مسیر،

هیچ عشقی آری از درد نیست. پنجمین داستان این مجموعه، داستانی است که نامش را بر کتاب نهاده‌اند. «خشم‌زن سر خپوست»، روایتگر داستان مادری است که در وضعیت نابه‌سامانی میان فرزند و همسرش قرار گرفته است و درد نرفته در سینه‌اش را پس از سال‌ها، آشکار می‌کند. گویی توقع این است که هرگز زبان باز نکنند، شکایت نکنند و هیچ چیزی را آشکار نکنند اما هنگامی که مادر بودنش تهدید می‌شود، هنگامی که دخترش جسارت آشکار کردن درد دلش را دارد، او هم جسارت پیدا می‌کند به هر آنچه سال‌ها در دل اندوخته است، چنگ بیاندازد و آشکارا فریادشان بزند. در بخشی از این داستان اینگونه آمده است: «ها! به‌خیالت تازه فهمیدم که دلت هیچ وقت تو خونه بند نبوده؟!... از هموسال دوم عروسی فهمیدم. از همو موقع که هفته‌ای چن روز می‌رفتی و نمی‌اومدی و می‌گفتی رفتی ماموریت! فکر کردی مو خرم؟ وقتی کسی ماهی چن بار می‌ره ماموریت، حقوقش زیاد می‌شه؛ نه کم! هی وسط ماه دستمو می‌گرفتی که کمتر خرج کنیم تا حقوقت به تمبرج برسه. همو موقع‌ها بود که دلم به چادر سر خپوستی خواست که سقشش بلند باشه. طرفای... اصلاً بی جای دور باشه. جایی که رو در خنتاش عقاب و شاهین لونه کنن. دور و برم هم خلوت باشه. جایی که آگه کسی بچه‌اش نشد، هی نیان تو گوش مردش بخونن که دنباله خودته قطع نکن و احترام دختر عامو هم حدی داره و از ای حرفا... اما تو معطل حرف کسی نبودی... بلد بودی مثل مار بی صدا بخزی، بری بی طرف و او طرف و هوار از جایی درنیاد.»

زنان این هشت داستان، کنشگرانی هستند که برای حفظ فردیت خود، بی‌باکانه تقلا می‌کنند. آنان در بندِ صراهایی ناپیدا قرار گرفته‌اند اما می‌دانند که در این حصار را باید شکست. مرجان ظریفی، با ذهنی باز و با دیدی متفاوت، به روایت کردن پرداخته است و هر یک از این زنان را به شیوه‌ای ماهرانه توصیف کرده است؛ چنان‌که پس از اتمام کتاب، هر یک از آن‌ها، آشنایانی دیرینه هستند برای ما که گاه می‌توانیم در جهان واقع و در اطراف خود، مصداق‌هایی روشن برای‌شان بیابیم. مرجان ظریفی پیش از این، مجموعه داستان «آتا یعنی پدر» را منتشر کرده است و تاکنون آثاری چون «ما اسب‌ها را خسته کردیم»، «غولی بالای ابرها» و مجموعه ۵ جلدی «یک‌زده‌های امروزی» نیز از او منتشر شده است. «خشم زن سر خپوست»، تازه‌ترین اثر این نویسنده است که بسیار خواندنی است. این کتاب توسط نشر هیلا منتشر شده و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. می‌توانید ابعاد پنهان زندگی زنان را در این کتاب بخوانید!

نامی از او نمی‌آید و تنها می‌دانیم از صبح تا شب روی کاناپه خانه‌شان؛ زیر زمینی نزدیک میدان سامانیا در استانبول. دراز می‌کشید و کارش غلف کشیدن بوده است، چنان با زیربوم‌های احساسات آشنای انسانی به تصویر می‌کشید که خواننده می‌تواند جابه‌جا خود را به جای مرجان بگذارد و تنهایی اش را به ملموس‌ترین شکل ممکن احساس کند. تنهایی زنی از زنان طبقه فرودست ترکیه، در نظامی مردسالار که اگر چه به‌ظاهر چون شاغلند و دست‌شان در جیب خودشان است مستقل به‌نظر می‌آیند، اما نه‌تنها ناچارند خرج شوهران‌شان را هم بپردازند که از جانب آن‌ها تحقیر نیز می‌شوند و مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی قرار می‌گیرند. نابه‌سامانی‌های اجتماعی، فقر فرهنگی و آموزش ندیده بودن این زنان مزید بر علت می‌شود تا همچنان چشم‌انتظار مردان بیکار و بی‌عاری بمانند که یا الکلی‌اند یا معنادار کشیدن علف و زنان حتی برای برگشتن‌شان به خانه شروع به نذر و نیاز می‌کنند، فال قهوه و تاروت می‌گیرند و در تنهایی سوزناک‌شان پای تلویزیون روشن، خواب‌شان می‌برد. مرجان و زنان درون فیلم‌های تلویزیون؛ به انتظار شوهران‌شان می‌نشینند. تورکان شورکای در انتظار کدیر اینانیر است، فیلیز آکین در انتظار کارا تلیت، هولیا کچیپیت در انتظار ادیز هون و مرجان هم در انتظار شوهر بی‌سروپایش.

سیرای شاهینز در رمان «پله‌پله تنهایی»، ضمن ارائه تصویری جزئی‌نگرانه از شخصیت اصلی رمان، مرجان و زندگی، رویاها، امیدها، آرزوها، حسرت‌ها، کمبودها، باورها، علایق، دل‌بستگی‌ها و سرگرمی‌های او، ما را در جامعه استانبول و مکان‌های گوناگون این شهر می‌گرداند و استانبول امروز را، با تنوع آدم‌ها و مکان‌هایش، با نگاهی واقع‌بینانه و نقادانه به تصویر می‌کشد. ساخت‌وساز، تخریب و بازسازی ساختمان‌ها، زیست سنتی و زیست مدرن در ترکیه امروز و جلوه‌ها و مظاهر گوناگون این دو نوع زیست متفاوت و نیز برنامه‌های تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی و تقابل فانتزی‌های این برنامه‌ها و فیلم‌ها با واقعیت، از جمله موضوعاتی هستند که در رمان «پله‌پله تنهایی» به آن‌ها پرداخته شده است.

از رمان «پله‌پله تنهایی»، ترجمه فارسی دیگری هم با عنوان «مرجان (بندۀ)»، منتشر شده که مترجم آن مریم صادق‌زاده و ناشرش نشر شورآفرین است.

را به‌قدر طاقت و اقتضانات تاریخی ملل درنوردید و صورت و سیرت‌شان را دگرگون کرد. تهران پایتخت نیز از این وضعیت جدید برکنار نماند و از وجوه مختلف این تجربه نوین جهانی متأثر شد. تهران از زمان شاه‌عباس اول به شهری کوچک بدل شد. در این دوره چهارباغ و چنارستانی ساختند که بعدها، با کشیدن دیوار بزرگی در اطراف آن و احداث بناها و قصر پادشاهی، ارگ شهر را شکل دادند. جالب است بدانیم چنارهایی که در زمانه شاه‌عباس صفوی کاشته شد، چنان به‌سرعت رشد کرد و قد کشید که پیترو دل‌اولا، جهانگرد نامی ایتالیایی، آن هنگام که از تهران بازدید کرد، گفت: «چنان‌که اسلامبول به‌واسطه زیادی درخت‌های سرسبز نزد بعضی از مسافران به سروستان معروف است، طهران نیز باید به چنارستان موسوم باشد.» شهر جدید چنارستان نام نگرفت، ولی این مشخصه‌اش را تاکنون حفظ کرده است. در دوره پادشاهان صفوی علاوه بر باروی دور شهر، بازار و کاروان‌سرای احمد کور، قنات‌های سنگلج و مهریز، هفت مدرسه به نام‌های حکیم‌باشی، چاله‌حصار، چال، خانم، محمدیه، رضایه و امامزاده زید و سه مسجد حکیم‌باشی، جامع و چاله‌حصار، تکیه و حمام خانم و باغ نگارستان به مجموعه بناها افزوده شد و به این ترتیب تهران شکل شهری به خود گرفت. البته این مهم را نباید از نظر دور داشت که تبدیل قصبه تهران به شهر در پهنه تمدنی ری قدیم از الگوی تاریخی بنای شهر در سنت ایرانی اسلامی تأثیر پذیرفته بود. عناصر چهارگانه اصلی شهر این‌ها بود: ارگ (بض)؛ مسجد جامع؛ مدرسه؛ بازار (سوق) و محلات همراه با مشبک‌ها ارتباطی میدان‌ها، خیابان‌ها، گذرها و کوچه‌ها. سقاخانه، آب‌انبار، چشمه، کاروان‌سرا، زورخانه، تکیه، خانقاه و حسینیه از دیگر نهادهای شهری بودند که کلیت منسجم و معنادار شهر تهران با این‌ها معنا می‌یافت. نظام اداره شهر نیز بر چند رکن رئیس شهر، قاضی، خطیب، کلاتر و کدخدای محله بنا شده بود. هسته اصلی تهران عصر صفوی شامل بخشی از عودلاجان، منطقه اصلی بازار، قسمتی از شرق سنگلج و محدوده‌ای در چاله‌میدان بود. مهم‌ترین محله‌های شهر ارگ، بازار، عودلاجان و سنگلج بودند. البته در کنار این محلات مرکزی برخی از باغ‌محلات و کوچه‌باغ‌های قدیم مانند محله باغ پسته و محله باغ جمشید هم در حاشیه باروی شهر به حیات خود ادامه دادند. مهمترین محله‌های تهران که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته و به‌عنوان محلاتی که تهران را ساختند عبارت است از: محله چاله میدان، محله عودلاجان، محله بازار، محله سنگلج، محله ارگ و محله جدید دولت. مطالعه این کتاب که از سوی نشر نی منتشر شده، می‌تواند خواننده را به درک تاریخی از تهران دیروز و امروز برساند.